هذا

کتاب رسالهٔ حضرت

واقفی که حضرات واقفیه

باید بمسائل آن عمل نمایند

در مطبع گلزار حسنی در

بمبئی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الافیون بقدرته وجعل فیه
شفاء الامراض بقوته وادخل المشتاقین له برحمته
لیهلک من هلک عن بینه ویحیی من حی عن بینه
وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه هم
خیر بریته ولعنة الله علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم
بحرمة من کان خیر بریته وبعد چنین گوید
عبد اثم ابوالقاسم یزدی عفی الله عنه که از زمانی
که حضرت وافور در بین ناس مشهور ومعروف
گشته الی الان کسی کما وکیفا قدر آن را ندانسته

وبعضی هم که طالب وی گشته وعارف در حقش
شده اند برخی ایشانرا هی از شرب آن منع مینمایند لهذا
لازم دانستم که شمهٔ از اوصاف وفضائل وبعضی
از آداب ومسائل انرا بعرض دوستان ومحبان
برسانم چه اگر اوصافش بسیار است وفضائلش
بیشمار واین رسائل را گنجایش عشری از اعشار
وکمی از بسیاران نیست من جمله معالج امراض
جسمانیست ومداوای آلام روحانی عقد دوستی
ومحبت وپیمان اتحاد ومودت را درمیان طالبین
خود محکم میسازد وشاربین خود را از فسق و
فجور وظلم وشرور وکبر وغرور دور می اندازد
وشارب الخمر را از شرب نمودن وزانی را از زنا
کردن باز میدارد شعر چیست این تازه که از اندازه
فزون روح فزا گرمی کهنه از او تازه کند روح سراست

ای برادر من بر تو باد که این چهار روز عمر خود را جز
کشیدن حضرت وافور مصروف دیگر هیچ نفرمائی
که عنقریب اجلت میرسد و این گوشتهای بدن
نازکت را اگر چندین سال بمال حرام و حلال فربه
ساخته طعمهٔ مار و مور میسازند جهیکه شود
طعمهٔ مار آخر و مور بگذار که کاهیده شود از وافور
و غصه بیجا مخور که گوشت بدنم از کشیدن وافور
کاهیده شد رباعی فربه تن خود نمودی از مال حرام
اینست که گویند بعقبی بحرام زان پیش که در لحد شوی
طعمهٔ مور وافور بکش تا شودت کار بکام مگر نبوده
در هر مجلس و محفلی که اجتماع حضرات کثرالله امثالهم وافوری
میشود چگونه اتحاد و یگانگی با هم دارند و پیشانیهای
جبهای تریاک یکدیگر را اعانت میفرمایند رباعی
وافور که این زمان ندیم عرفاست منکر شده نشر هر جهه

عین خطاست تا حضرت او درا نیهان گشت پدید
او واسطهٔ جمع میان ظرفاست وایضاً خطبهٔ در ثنا
ان بزرگوار عرض شده وان اینست که بجهة عزت
با رفعت با میمنت با شوکت شفا دهنده هر سل و
کور جذب کننده نزدیک و دور با ملاحت تر از هم
شیرین و شور گرم کننده تر از بخاری و تنور سرد
تر از شیر خشت و کافور زننده تر از مار و عقرب زنبور
سخی کننده هر مرد لکور ذلیل نماینده هر شخص غیور
پر خواص تر از مغز عصفور و منفعت بخشنده قبر کن
و مرده شور دور کننده از درگاه خداوند غفور
اباد کننده مزار و گور اعنی حضرت وافور غفر الله
ذنوب المشتاقین فی یوم النشور والبسهم الله
حلل النور فی دار السرور انکه دمش چون دم مسیح
مسیحا زنده کند مرده را بیکدو سه جا ای یها

شکسته تا زانو و ناسور

عاشقان کویش که دمی قرار ندارند و لحظهٔ در
مفارقتش صبر و شکیبائی نتوانند و چه بسیار
رخسارهای گلناری که در عشقش بزعفرانی مبدل
کشته و عمرهای طبیعی خویش را در محبت وی بسر
و جهل رسانیده هر که در این درگه مقرب تراست
دنیا و عقباش مخرب تراست بازی بعضی کسانرا
می بینم که سالها مرید و خادم حضرت وافور بوده
اند و حال فخر نیز میکنند که ما وافور را کم کرده ایم
یا آنکه اقرار مینمایند که ما وافور را ترک کرده ایم مگر
نمی بینی چه صدمه ها از کشیدنش برایشان وارد میاید

مثنوی در بارهٔ تارکان وافور

آنکه وافوری بد و ترکش نمود	زندگانی بعد از این بر او چه سود
سالها بودی مرید خادمش	جان و دل کردی فدای مقدمش
گر تو حتی کم کشیدی یک بسین	بودی اندر ماتم آن حبتین

شافور وافورهای بزرگوار گوید

چون شدی اکنون که اغوا کشته — دست و دل از پارسی وشسته
رحم کن بر خود ز بعد شصت سال — با منه نواند این وزر و وبال
گر نباشد عشق وافورت بسر — عاصی وی کشته ها کت بسر
هر که نبود خادم وافوریان — دست او کوته بود از حوریان
گر بهشت نقد خواهی ای کیا — یکقدم رو سوی وافوری بیا
یک دو حبی کش که تا خالص شوی — پاک از غش کردی و خالص شوی
بد چه باشد تو ز وافور ای اثیم — گر چنان کشی تو در دوزخ مقیم
شرم از شافور کن ای بوالفضول — تا شود طاعات تو یکسر قبول
همچو این معنی برازوافور نیست — کی توان بی حضرتش لحظه زیست
بشنو از من معنی وافور را — تا چه در مانی بکار آید ترا
گر باین پنج حرف نامش پی بری — می نداری حرمتش را سرسری
معنی اجمالی اینرا بدان — واو و واو اصل جو جز آن مدان
هم الف از الفت و احسان بود — فانی فی الله فاء آن بود
واو دیگر وحدت و ود و داد — راء ان ریحان و روحت ورشاد

چونکه دانستی تو قرب حرمتش | جز دم وافور دیگر دم مکش
ای خوش آن مردی که وافورش بدست | خادم چاهی و قند و قوریست
ای خنک آنکس که عمر خویش را | صرف در وافور کرده بیریا
ای ابوالقاسم برو حبت نما | مجلس وافور با صدق و صفا

ایضاً در مدح حضرت وافور

شد بوافور هر که مونس و یار | گشت فارغ ز محنت و آزار
ای خوشا از سعادت مؤمن | که نماید و را همیشه شعار
روز و شب باید آنکه وافور بدست | گاه باشد بکیف و گه بخمار
هست چپق و چاهی و قلیان | همچو اشتر که میرود بقطار
هر که تریاکی است وافوری | هیچ از بهر او دریغ مدار
گر تو او را حقیر بشماری | خویش را عنقریب پست شمار
مجمعی کان تمام وافوری | همچو اصحاب کهف اند غار
خوب بر سیر این جماعت رو | فاتقوا الله یا اولی الابصار
بین چه اشخاص صاحب عزت | شده از ملک و مال خود بیزار

هرچه

هرچه بود از منال و ملك پدر | از کم و بیش تا دو صد خروار
همه تریاك و قند و چاهی شد | وقنا ربنا عذاب النار
من تعجب نمیکنم و افسوس | کاینچنین ملك و روزی بسیار
اشتها یش اگر بیابان سازم | پر شود هرچه دفتر و طومار
بو العجب این که در تنش روح | میزنند ساعتی نفس دو هزار
میکزد دوستان و یارانش | همچو زنبور و عقرب و جونمار
لیک این حرف را غلط کفتم | جانور نیست هست آدم خوار
گرچه من خود مرید و افورم | در مذمت نسازمش اظهار
لیکن اینها نه ذم آن باشد | خواستم تا نمایمت بیدار
محفلی بود خانهٔ سید | که بود همنام احمد مختار
عارفی در کنار مجلس بود | رفتم و من نشستمش بکنار
رو بمن کرد و کفت هستم | تو در این دایره قدم مگذار
آیه المال و البنون خواندی | که بفرموده خالق غفار
زینت زندکی بمال و ولد | وین دو و الذی بود بسیار

کرده وافور بهر دوا مقطوع — وای از این غافلان کج رفتار
این عیالی که جان و مالت را — میکنم فدای او صد بار
مونس و غمگسار هم بوده — خفته در هر شبی ترا بکنار
می‌نمودی جماع پی در پی — داشتی زین عمل بسی اصرار
حالیا ماه و سال میگذرد — که بکلی نمیرسد اخبار
منتظر هست یار دیرینه — رحم کن بر وفای جستم شعار
بر خود و بر عیال بر مالت — کن ترحم که این نباشد کار
بر ابوالقاسم ابجدای رؤف — رحم فرما بحق هشت و چهار

در مذمت و ضرر وافور گوید

ای که گشته قامتت همچون الف — عقلت از سر رفته و گشتی خرف
میکشی وافور در هر روز و شب — خویش را افکنده اندر تعب
عمر خود بیهوده بنمودی تمام — میکشی وافور صبح و ظهر و شام
نه ز حق شرم و نه از پیغمبرش — پیروی ناکرده شرع انورش
شب چه خوابی یار تو آید کنار — میکشاید از وفا بند ازار

هرچه

هر چه با تو دستبازی میکند | چشم گریان دلنوازی میکند

از جهالت میرهی خود را بجو | مطلقا او را نمیگوئی جواب

دل پر از حسرت رود در گوشه | چون غریب گرسنه بی توشه

کیف وافورت اگر یک بر صدست | می نیرزد ای برادر بیهوده است

نه نماز و طاعتت مانده بجا | جمله اعمال تو یکسر شد قضا

صبح میخوابی الی وقت غروب | کشته غافل تو از کل عیوب

بر سر هر سفره بنشینی مدام | خون دل را میخوری جای طعام

میرنی سیتوکرت پینکی | رفته غیرتها ز تو وین بیرگی

سر فرو کوزک میکنی تا نصف روز | کر پیالا سر فرو پائین گاه کوز

مختصر دنیا و عقبایت تمام | در دو دنیا مفلسی و روسیاه

برکشا قاسم تو چشم کور را | ترک نما زود این وافور را

در فائده و خواص وافور گوید

اثر آنکه عصر موسم وافور شود | بی اختیار گشته و مجبور میشود

نازم بحب هاشم هیشکه | فوراً علاج درد سل و کور میشود

تعجیل کن کشیدن وافور ای رفیق — زان پیشتر که خانه تو گور میشود
انها که فرمهند یقین ان ز برها — بعد از دو هفته این تماشا عور میشود
حیف جسم نازک و این عنصر لطیف — الکها چو خانه زنبور میشود
چون قبض روح مومن وافور میکنند — موسی صفت روان بکه طور میشود
رفتن از اندیکه انکرده کسی علاج — مزرینه الناس نه هم دور میشود
لیکن علاج فرقهء مار و مور را — از کثرت کشیدن وافور میشود
بر مومنین حضرت وافور ساقیا — کردم بعد دعا نکنی دور میشود

در آراستن مجلس حضرت وافور گوید

منقلی پر ز آتش همچون نور — کن تو حاضر بهمت وافور
بعد از ان کرم کن سماوردا — زود آور که مونسش شد دود
چاهی مشکفام را دم کن — که خمار آمد شد ناجور
با سلیقه بجان من زودی — استکان و پیاله را تو بشور
زود قلیان را مصفا کن — که خزائن دهان هدای عفور
جمله مصحبیان وافوری — کوکه ایند یک بیک بحضور

طالب چند جی از هستی — بعد ازینها نشین بکیف و بغرور
مدح وافور از ابو القاسم — هر که بشنید میشود مسرور

در خیر و فایده وافور گوید

داستانی دارم از وافور یاد — گوش کن تا کردی از اهل رشاد
دوش اندر محفلی از دوستان — صحبت از وافور آمد در میان
هر کسی تعریفی از وی مینمود — گرچه آن تعریفشان تکذیب بود
من مذمت کردم و منکر شدم — زانکه چندی مبتلای آن بدم
گفتم ای یاران هر آنکو مبتلاست — او همیشه دردناک و در بلاست
عمر صد امیر سانند او بسی — اغنیا را افکند در مفلسی
هر که کردیده است در دامش اسیر — او پریشان و گرفتار و فقیر
در بر اهل خرد خوار و ذلیل — دائما بیمار و رنجور و علیل
خوار کرده دوستانش سر بسر — مفلس و بی اعتبار و دربدر
ای بسا اشخاص صاحب اعتبار — ای بسا املاک و مال بیشمار
جا نفدای حضرت وافور شد — یکزمانی غافل شد و ره دور شد

دوستانش کرده بی نام و نشان | مانده سرگردان بچشم خونفشان
در جوابم عارفی گفتا بفلان | بدمگو وافور را زانرا بد مدان
زانکه دارد او خواص بیشمار | سرکشانرا جمله میسازد مهار
هرکه اندر راه او حالات شد | عارفی با فهم و با ادراک شد
با محبان خود از راه وفا | مینماید صحبت از صدق و صفا
عقل یک بر صد افزون میشود | خلق او خوش طبع موزون میشود
باشد او دایم پی پاکیزگی | میکند تحصیل فهم و زیرکی
چشم او نبود بدنبال زنان | نبودش کاری باطفال کسان
ترک وافور ای ابوالقاسم مکن | زین بهانه خواب بیموسم مکن

در جواب گوید

تا گرفته وافور در عالم پدید | هیچ وافوری بجز دردی ندید
دسته شد از عیشهای دنیوی | حور و غلمانرا بجز دادی نوید
چشم پوشید از عروسان جهان | کشته از لذات دنیا ناامید
کرا نماید دنیا نبرد او لذتی | لیک در عقبی بمطلبها رسید

گرز

گر ز وصل نوعروسان درگذشت　　در عوض شهد لب حوران چشید

ای ابوالقاسم مکن تعریف شیر　　میشود قفل عروسان بی کلید

غزل در مدح حضرت وافور

وافور بکش صبح و ببین هرچه توانی　　تا کشف شود جمله اسرار نهانی

این کهنه عروسیکه بسر هشته کنی ما　　پرهیز کن از حالت ایام جوانی

وافور ترا عاقل و فرزانه نماید　　حیف است که از فایده اش هیچ ندانی

تا لاغر و کاهیده شدی از دم وافور　　دیگر تو نبایست کشی بار گرانی

عاشق چو بوافور شدی هیچ مخواه　　جز حضرت افیون ز هر گونه دخانی

یکعصر که در محضر وافور نشینی　　خوشتر بود از عمر طویلیکه درانی

این پند و نصیحت ز ابوالقاسم بپذیر　　کن گوش برادر که بدنیا تو نمانی

رباعی در مناجات گوید

تو با لطف مرا خودت رسانی ربی　　توفیق بده تا که کشم چند حبی

یا رب تو بده جزای آنها که کنند　　وافور دلشکسته‌ات را سبی

وله ایضا رباعی در مناجات

بکذشت اکر ز موسم وافور مر   یک لحظه بکر ز زندکی معذورم
یارب تو مرا جدا مکن از وافور   رحمی فرما بصورت ناشورم

ولہ ایضاً

یارب تو بهشا اکنہ وافوری   یکلحظه مفرمای باتمهادوری
هر عصر برادشا بیابی برسان   تریاک ودیکر چا هی دم در دوری

ولہ ایضاً

یارب تو بروزی برسان تریاکم   کرد و در رسد ز فرقش غمناکم
یا انکه ز طاقت تو غافل کشتم   رحمی فرما بصورت ناپاکم

ساقی نامہ

مغنی بیا ساز کن ساز را   بزن هر رموزی که وا زرا
کر دنیا نکرده با هلش وفا   رسد مرک اینک تورا از قفا
برای چه داری تو کبر و غرور   که فردا شوی طعمهٔ مار و مور
تنی را که میپروری با ناز   زحق داری امید عمر دراز
اکر عمر تو صد شود یا فزون   بدنیا نمانی شوی وازکون

بغفلت

بغفلت کنی عمر خود را تباه   کنہ کار و شرمنده و روسیا
کهی غیبت مؤمنان میکنی   کهی حرف از این وان میزنی
کهی مجلس نشاه خوار افروزی   بدنبال زنهای مردم روی
کهی پی رلواط کهی پی قمار   خرابیها باشد تورا هیچ کار
نداری تو باک از حلال و حرام   بفرما نکو بود بت احترام
به بیع و شراع تو هندین دکر   نمودی همه عمر خود را بسر
اکر مالک کل دنیا شوی   بهر حال تا اینک دنیا روی
تورا کر بود علم فضل و هنر   و یا باشی از هالکی بیخبر
نشانی تو هرجا بیش و سرور   بود منزل آخرین تو کور
در اینصورت ای عاقل با تمیز   نشین کوشه بر حال خود اشک ریز
بکش نفس خود را بوافور زود   کہ بایست زین پس چه در روز وجود
بکن عادت خویش وافور را   رها ساز داز معصیت دور را
بوافور نما تو جانرا فدا   کر آسوده باشی ز هر صدا
مغنی بیاور تو وافور را   بکن یاد یکدم تو ستافور را

سما ور بکن آب و آتش فکن | بزودی بیاور در این انجمن
نمادم بزودی تو چای سفید | خمار آمد و موسمش در رسید
بچسبان تو حب و کبابش نما | که ترسم شود موسم آن قضا
بگیر انبر و آتشی ده بمن | چه آتش مثال گلی در چمن
بده تا کنم من هم کشم چند حب | که بیدار کردم ز آب عنب
بده ساقیا چاهی در شلم | پیالچی بیاور تو لی واهم
بکن چاق قلیان تو با آب و تاب | که باشد بپیش خدایت ثواب
چو تریاک در قوتیت پر بود | به از یک قطاری ز اشتر بود
دو حبه دیگر مانده در قوتیم | کشم تا نکو شد من عاصیم
بده ساقیا نصفه استکام | که شد کیف وافورم اینک تمام
مغنی بیاور تو قلیان برم | که شور زنوا فکنی در سرم
بساطیکه وافور آید میان | مده ره دیگر هر خسی را در آن
کسانیکه وافور کش نیستند | ز هرچه اندر جهان نیستند
کسانیکه وافور را منکرند | بر ایشان حرام است چاهی خورند

مبادا که قلیان بانها دهید | گزانها وفا در جهان کس ندید
اگر ذکر وافور دانی چه هست | دگر لب ازاو بر نخواهی تو بست
بود دائماً ذکر او یا مجیر | چه ازوی برآید خروش و نفیر
هر آنخانه کآثار وافور نیست | بر آن صاحب خانه باید گریست
هر آنکس فروشد چو تریاک بد | بود در جهنّم معذّب ابد
چو تریاک بد را فروشد کسی | بریشش دوصد گوز و یکصد چُسی
طلب کن تو تریاک خوب ایعزیز | گر مردی تو ای عاقل و با تمیز
منم آنکه وافور را خادمم | چو نامم بخواهی ابوالقاسمم

رباعیّات

وافور اگر نبا ملک در عالم | لذّات جهان تمام بودی مُبهم
تا حضرت او پای در این عرصه نهاد | بر جمله دُخانیات او شد خاتم

وله ایضاً

هر کس بجهان نکشید و چپق و وافور | از کسب و تجارت تو بدارش معذور
در حشر چو او رندا و را بجناب | در جنّت خلد سر نهد با من حور

گر حرمت وافور تو میدانستی / دیگر ز علاقات زمان میرستی
صد حیف که بیمعرفتی و غافل / گر حرمتا و نمیکنی خود پستی

وله ایضاً

شخصی دیدم نشسته در پای کلک / تریاک خریده بود و میزد بمحک
هی سیخ بوافور زد و خوش میگفت / این عطر گلستان که بوی میخک

وله ایضاً

وافور بکش جهان برادر که خوشست / بهتر ز هزار دلبر ماه وشست
هر کس که بود منکرش اهل جهنمست / بشنو ز من و بکش دو حبی که خوشست

وله ایضاً

هر کس که کند قلیان وافور اجتناب / هم چای و کند بیاورد با آداب
چون داخل جنت شود او ز اول / پوشند ز حله ز پوست سنجاب

وله ایضاً

در واقعه دیدمش یکی وافوری / گفتم که چرا تو اینقدر رنجوری
گفتا چه بگویم که ندارم تریاک / بنموده ز من حضرت افیون دوری

وله

این شخص که وافوری کش پیمان است | نه فکر لباس نه بفکر نان است
از خواب اگر برخیزد اول وقت غروب | ز اندیشه تریاک بسی نالان است

ولہ ایضاً

اندر طلب جوی آب وافور بکش | اندر پس هر خواب تو وافور بکش
هر جا صنمی و لاله زاری بینی | بر رغم منی ناب تو وافور بکش

ولہ ایضاً

تا آمده وافور در این دار فنا | خدام و بنده جملگی ها الکنا
از کثرت عشق رنگشان زرد شده | برخی بلی چه مالک دوزخنا

ولہ ایضاً

وافوری بیچاره از خواب چو برخیزد | از فرقت وافور وا اشک از مژگان بریزد
تا او نکشد وافور از چشم دلست اشک ریزد | اندم که کشد حبی چو شیر ز جا خیزد

چون قرب منزلت و خواص حضرت وافور را دانستی لازم است که مسائل و شرایط آنرا نیز بدانی و عمل نمائی که چنانچه جاهل از مسائل آن باشی هرچه

هرچه تریاک بکشی باطل است وشرائط وآداب و
مسائل ان برپنج مرحوف است مرحوف اول در مقد
ومقارنات ومؤخرات ومحرمات وافور است
شخص وافوری باید یکساعت قبل از داخل شد
وقت در تدارک مقدمات وافور بوده باشد
مقدمات وافور یازده چیز است اول رفع حو
تحصیل نمودن دوم منقل را صفا دادن و پاکیز
کردن سیم آتش خوب شعله دار تدارک گرفتن و
مهیا کردن چهارم سیم و وررا پاک کردن وآتش نمو
پنجم چاهی سفید اعلا وچنانچه ممکن نشود
چاهی نسیه اعلی دم کذاردن ششم قند درستی
وچنانچه ممکن نشود قند سفید ولایتی خوب
خشک مهیا کردن هفتم فنجان نلبکی چاهی خوری
شستن وصفا دادن هشتم قلیان را صفا دادن

نهم تبدیل کوی عطری اعلی بجا کردن دهم تریاک
لولهٔ خشک و خوشرنک و بی عیب آماده کردن
و حب نمودن یازدهم وافور را پاک نمودن و کوک
کردن و مقارنات وافور هفت چیز است اوّل
وافور را داغ کردن دوم پس از چسبانیدن تریاک بوافور
از کباب کردن سیم موقوف کردن صحبت هنکام
کباب شدن تریاک خصوص وقتیکه جوش آمده باشد
چهارم ظرف زیر وافور کذاردن که هرکاه آتش یا
خورده آتش بیفتد حواس وافوری پریشان نشود
پنجم حب را بیکنفس کشیدن ششم دود وافور را
در دهان حتی الامکان نکاه داشتن و فرو بردن
و چنانچه نتواند خورده خورده از سوراخ دماغ بیرون
کردن هفتم تا وافور کرم است دو دفعه حب
چسبانیدن و لامحاله سه حب پیاپی کشیدن

وبعد مشغول چاهی خوردن وقلیان کشیدن شدن
مؤخرات وافور چهار چیز است اول قلیان را زیر لب
گرفتن وطول دادن که اقلان نیم ساعت بشود دویم
خاموشی نمودن بقسمیکه هر چه کلمه با او که صحبت
بدارند یک کلمه اهسته جواب بگوید سیم
سر وصورت وگردن را خارانیدن است چهارم
چشمها را خماری نماید وخود را شبیه بخواب رفتن
وچرت زدن بدارد محرمات وافور هشت چیز است
اول در جائیکه باد زیاد می اید نشستن ووافور
کشیدن حرام است دویم در مجلسی که کسی انها را
ملامت نماید نشستن ووافور کشیدن حرام است
سیم حب تریاک را تر کردن وبوافور گرم چسبانیدن
حرام است چهارم جای کثیف نشستن ووافور کشیدن
حرام است پنجم تاریکی نشستن ووافور کشیدن

درصورت استطاعت وقوه حرام است ششم
حرف زدن درمیان وافور کشیدن هنگامیکه
حب تریاک بجوش میاید هفتم چاهی شب مانده
ودر فوری زیاد مانده یا جوش خورده یا کم شده
جایز نیست درمجلس وافوری وحرام است وبعضی
برانند که چاهی اندک سرد شده هم جایز نیست وباطلست
واحوط گرم کردن واعاده خوردن است هشتم
با وافور سوراخ کشاد یا میانه وافور سوراخ تنگ
یا ترک خورده درصورتیکه میانه ودوات خوب
ممکن باشد وافور کشیدن با اینها حرام است مرخوف
دویم درشکیات وافور است وان بر دوازده قسم است
شش قسم ان اعتبار ندارد وشش قسم دیگران صحیح است
بقسمیکه ذکر میشود اما سه قسمی که اعتبار ندارد اول
شک کثیر الشک است دویم شک بعد از محل است

برین معنی که مجلس وافور برچیده شده باشد و
آتش هم تمام شده باشد سیم شک بعد از تمام شدن
تریاکست واما نه قسم که صحیح است اول شک در
میان حب اول ودویم است بنا براین دو دفعه از سر
بگیرد دویم شک درمیان حب دو وسه بنا را بر
دو بگذارد ویک استکان سرخالی چاهی دشلمه بخورد
ویک قلیان تازه بکشد وبعد مشغول شود سیم
شک درمیان حب سه وچهار است بنا را بر سه
بگذارد ویک حب تریاک از قوطی رفیقش که با او هم
وافور است بردارد واحوط آنستکه با وافور رفیقش هم
بکشد چهارم شک میان چهار وپنج است دراین
صورت قلیان را زیر لب بگیرد وپنج دقیقه با حالت
حیرت زدن فکر نماید بعد بنا را بر چهار بگذارد ودو
حب تریاک را برهم بچسباند ویکدفعه بر روی وافور

چسبانیده بکشد بعد یک استکان چاهی پرمایه با
شیرینی میل نماید پنجم شک درمیان حب پنج وشش
است بدون تفکر بنا را بر پنج گذارد ویک حب تریاک
بچسباند ونصف را خود بکشد وتتمه را بدهد برفیق
خود که با او هم وافور است بکشد واگر تنها ست آن
نصف حب قصد واجب وتتمه را نیت قربت نماید
ششم شک درمیان حب شش وهفت است این
حب را مصالحه بگذرانند وبنا را بر شش ونیم بگذارد
وبعد یا نیم حب از قوطی خودش یا یک حب از قوطی رفیقش
که هم وافور است بردارد وبکشد چونکه تریاک مفت اثرش
مثل تریاک خود شخص نیست هفتم شک درمیان
حب هفت وهشت است بنا را بر هفت بگذارد و
یکحب تریاک ببرد در مجلس دیگر بکشد وبعد بیاید
در همین مجلس مشغول شود هشتم شک درمیان

حب هشت ونه است دراینصورت بنا را بر هشت
بگذارد مشروط آنکه یکساعت وافور کشیدن را
موقوف نماید ومشغول خوردن چاهی وکشیدن قلیان
شود وبعد یکحب تریاك بالاچسبانکرده بکشد هم
شك درمیانحب نرود است بنا را بنُه بگذارد
وبعد برود قدری گردش نماید ولا اقل هزار قدم
راه برود وپس ازمراجعت دوحب تریاك نقلاً بکشد
وبا استکان چاهی شیرین بخورد وبعد قلیان را
بالی پیچ بکشد تا با هم حالت قلیان کشیدن بخوابرود
باری بعضی از علمای وافوریین شك در وافور را
الی بیست حب هم گفته ولی شخصیکه وافور زیاد میکشد
والی ده حب هم شك نکند بعد از ده حب در هرجا
شك کند تریاك بکشد تا از شك خارج شود مرحوم
شیم در مسائل متفرقه وافوراست مسئله تنها

نشستن

نشستن و وافور کشیدن در صورت قوه واستطاعت
حرام است چنانچه رفیق وافوری ممکن نشود شخص
تارك وافور را پای خود بنشاند و وافوری هم
بد است وبدهد ولا محاله یکحب تریاك با نشخص بدهد
وچنانچه اهم ممکن نشود وافور وتریاکش را بردارد
وبرود در جائیکه سراغ وافوری دارد یا در محفلیکه
اجتماع وافوریان میباشد رفته وافور خودرا با
جماعت بکشد که اگر تنها باشد بیم آنستکه شیاطین
با او شرکت نمایند مسئله شیره تریاك مالیده
کشیدنش کراهت دارد واحوط آنستکه هر قدر هم
که باشد نمالند وبکشند ولی تریاك نیم مال کشیدن
عیب ندارد مسئله سوخته تریاك کشیدن در حال
اضطرار وعدم تریاك عیب ندارد ولی با بودن تریاك
کشیدن سوخته حرام است مسئله شخص وافوری

که میخواهند وافور بکشند و تریاک ندارد هرکس که
حاضر است باید که فرمانبرداری او را بکنند و برود
تریاک جهة او ابتیاع نماید و وجه تریاک را شخص وافوری
خودش بدهد مسئلة چنانچه شخص وافوری
تریاک ندارد و وجه هم ندارد هرگاه وافوریان دیگر
حاضر باشند باید یا بعنوان قرض یا ترحّما باو تریاک
بدهند والّا هرکس که حاضر است باید وجه تریاک کشی را
بعنوان قرض المفسدة باو بدهد واحوط آنست که
خودش هم برود تریاک جهة او خریداری نماید و
چنانچه مسامحه نماید وموسم وافوران بیچاره
بگذرد وقضا شود گناهیکه آن شخص وافوری در
تمام عمر کرده است بگردن اوست مسئلة
شخص وافوریکه تریاک ندارد و وجه واستطاعت
هم ندارد بر تمام مخلوق چه وافوری وچه غیر وافوری

احتیاطاً ترک نشود [illegible]

واجب است

واجب است که تریاک ولزومات آن که قند وچاهی
وتنباکو وزغال بوده باشد باو برسانند ولی یکنفر
که متحمل شد اذکردن دیگران ساقط میشود مسئله
شخص وافوری در بلاد دیگر مانع از بردن تریاک
ایرانی باشند وتریاک خود آن بلد هم بجهة کشیدن
خوب نباشد رفتن او حرام است مگر آنکه تریاک
خوب در آن بلد ممکن بوده باشد مسئله شخص
وافوری که بخانه کسی میرود باید فوطی تریاکش
همراهش باشد ودر آنجا تریاک خودش را بکشد
مگر آنکه تریاک ابدا نداشته باشد ووجه هم نداشته
باشد که تریاک بخرد یا آنکه صاحبخانه یا رفیقان
دیگر تکلیف کنند که تریاک ایشانرا بکشد مسئله
در مجلسیکه بعضی وافوری هستند وبعضی غیر
وافوری باید تمام اهل مجلس ولو بعنف هم باشد

هر یک یکحب تریاک بکشند و اشخاص وافوری
باید تریاک دهان اشخاص غیر وافوری نمایند
و بلا فاصله هم چاهی و قلیان تازه بانها بدهند
که متاذی از کشیدن وافور نشوند مسئله هرگاه
شخص وافوری در مجلسی واقع شود که بجز او دیگری
وافوری در ان مجلس نباشد و بخواهد وافور بکشد
چنانچه علاوه مصرف خودش انقدر تریاک در
قوطی او میباشد که هر یک از انها را هم یکحب تریاک
بدهد در ان مجلس بنشیند و وافور بکشد والا
برود در مجلس علیحده وافور بکشد و رای اخوی
اقا محمد حسن در اینمسئله این است که هرگاه بقدر
مصرف خودش هم زیادتر نداشته باشد باز در
همان مجلس بنشیند وافور بکشد که سایرین هم
از فیض ثواب مجلس وافور محروم نباشند و هم

از فیض خدمت دوستان مستفیض شود حقیرهم
بواسطهٔ برادری اینمسئله را امضا مید ارد مسئله شخص وافوری در حجرهٔ تجارت یا محل کاسبی هرگاه وافوری شد ومجال ندارد برود بخانه یا محضر وافوریان در سماخانه ولوانکه آتش موجود نباشد یکحبهٔ زغال بده هد ببرند در حجرهای دیگر در زیر آتش کنند وباهمان آتش چند حبی وافور بکشد تا آنکه فراغت حاصل نمود بمحضر وافوریان یا بخانهٔ خود رفته وافور کشید نراکاسل نماید
مسئله در مجلسیکه بعضی وافوری باشند وبعضی وافوری نباشند قلیان که میاورند باید اول حضرات وافوری بکشند وبعد سایرین سوای آن حرام است وهمچنین است چاهی مسئله شخصیکه میخواهد ضیافت نماید باید مجلس وافوریان

وغیره وافوریانرا جداکنند وپیشمند متانهارا هم که
وافوری هستند وافوری قرار دهد از نها هی ریز
وچاهو اور وقلیان چاق کن وقلیان آور بلکه
طباخ انها راهم احوط انستکه وافوری قرار دهند
وجدا کنند که بداند مناسب حال وحضور انها
چیست مسئله شخص وافوری وافورش را کاملا
کشید ورفت بحمام باید از حمام که بیرون میاید
وافور را اعاده نماید واحوط بعد از جماع وبیرون
آمدن از بیت الخلا اعادهٔ وافور است مسئله
در راه سفر که یکنفر وافوری در میان قافله باشد
اختیار تمام قافله با اوست درهرجا که وافوری شد
وخواست فرواید جهة وافور کشیدن هم باید
مطیع او باشند وهمچنین هر وقت خواستند
بارکنند چنانچه او وافورش را کشیده واذن داد

ایضا حقا احتیاط نشود بلکه در حضور همه وافوریها وافوری که باشد علی حسن بجا بیاورد

بارکنند

بار کنند چنانچه اطاعت و همراهی نکنند سلامتی
در آن قافله نیست و مال آن قافله بر سارقین حلال
است مسئله هرگاه شخص وافوری رفت در
بیت الخلا و بواسطهٔ یبوست مزاج و تنگی ما تحت
و غلبهٔ خواب طول کشید و معطل شد و وقت
کشیدن وافور داخل شد و خدام آتش وافور
و لزومات آنرا مهیا کردند باید خدام حتی بوافور
چسبانیده ببرند در همان بیت الخلا بکشد که وقت
نگذرد مسئله شخص وافوری در هر خانه که
باشد و دو ساعت از شب بگذرد دیگر صاحب
خانه نباید بگذارد که آن شخص بیرون رود چنانچه
صاحب خانه هم او را نگاه ندارد خود وافوری
مجبوراً در همانجا بماند و بر صاحبخانه لازم است
که تدارک آتش و چاهی و لزومات وافور را جهة

صبح او بگیرد مسئله شخص وافوری باید حتی الامکان
بخانه غیر وافوری نرود خصوص شب مسئله وافوری
در هر کجا میرود باید قوطی تریاکش همراهش بوده باشد
بلکه چند حب دغال هم گوشه دستمالش بوده باشد
مسئله شخص وافوری که میخواهد بسفر برود ولو
یکفرسنگ بوده باشد باید وافورش را کاملاً بکشد
و سوار شود مسئله در وقتیکه حب تریاک چسبانیده
شد و کباب شد باید دیگر حرف نزنند تا حب
تمام شود و چنانچه یکی حرف بزند باید هر چه تریاک در
قوطی دارد دیگران غارت نمایند و احوط آنستکه
در آنوقت دیگران هم صحبت را موقوف نمایند مسئله
شخص وافوری که میخواهد مشغول چای خوردن
و قلیان کشیدن شود باید اول دم انبر را انکذارد
و چنانچه جا گذارد از جماعت وافوریان خارج است

[illegible]

واو را باید از حرکه وافور با ان خارج نمایند وواه نه ننهند
مسئله شخص وافوری چپق وسیگار کشیدن او
جایز نیست واولی قلیان است مگر در صورت عدم
قلیان سیگار عیب ندارد مسئله شخص وافوری
که مشغول وافور کشیدن میباشد انبر وافور را ورا
جایز نیست بردارند بجهة آتش سر قلیان گذاردن یا
مصرف دیگر بلکه حرام است وچنانچه کسی بردارد
باید با همان انبر آتش بر پشت دستا و بگذارند
و برندارند تا آن آتش خاکستر شود مگر باذن وافوری
باشد که انبر را بردارند حرف چهارم در سؤال
وجواب وآداب وافور کشیدن سؤال هرگاه
شخص غیر وافوری فحش بوافوری دهد حکمش چیست
جواب زبان او را باید برید یا دهانش را باید دوخت
واحوط آنستکه اول زبان او را ببرند وبعد دهان

او را بد و زنند سؤال چنانچه غیر وافوری وافوری را
بزند حکمش چیست جواب ده مقابل باید او را قصاص
کنند باذن حاکم وافوری که اعلم باشد در کشیدن
تریاک و برای این قال حکمش آنست که سر او را ببرند
واخراج بلد نمایند سؤال غیر وافوری تکیه شخص
وافوری بزنند بقسمیکه آن بیچاره بیفتد حکمش چیست
جواب او را باید بردوش کشیده ببرد تا آنجائیکه
قصد داشته برود ولو یکفرسنگ بوده باشد و
چنانچه زیاده از یکفرسنگ بوده باشد باید او را سوار
کند ببرد بمحل مقصود برساند سؤال چنانچه دوات
وافور بشکنند چه باید کرد جواب باید بگویند شهید شد
و دو لوله تریاک هم صدقه بدهند بفقرای وافوری
سؤال شخص فقیر وافوری که در محضر شخص غنی وافوری
نشسته تکلیفات غنی چیست جواب باید تریاکش را

هر قدر او را کفایت کند با و بدهد بکشد واحوط آنست
که بجهت یک دفعهٔ دیگرش را هم بدهد سؤال نوکر
وافوری میتواند نوکری شخص غیر وافوری بکند یا نه
جواب حرام است سؤال نوکر وافوری در وقت کشیدن
وافور اگر آقایش صدایش زد و فرمانش داد تکلیف نوکر
چیست جواب در آنوقت حکم فرمان دهنده و فرمان
برنده یکسان است بلکه در آنوقت جواب دادن او
با آقایش حرام است ولو هر قدر صدایش بزند سؤال
دو برادر یکی وافوری و یکی غیر وافوری میراث چه
قسم باید ببرند جواب برادر وافوری باید دو سهم ارث
ببرد و غیر وافوری یک سهم واحوط آنست که برادر وافوری
تمام ارث را ببرد سؤال آتش وافور را کسی جهت سر
قلیان یا بجهت مصرف دیگر بشکند حکمش چیست
جواب سر آنشخص را باید شکست سؤال آتش وافور

یا بو خترات در حال کشیدن حب وافور در جامه
یا روی فرش بیفتد تکلیف چیست جواب برداشتن
ان جایز نیست تا دامیکه حب وافور تمام کشیده نشود
ولو انکه اتش بگوشت بدن برسد یا فرش قیمتی باشد
وبسوزد مگر انکه دیگری در انمجلس بوده باشد و
اتش را بردارد سؤال زغال اتش وافور از چه چوب
باید باشد جواب در هر جائیکه اتش چوب به
ممکن شود با اتش دیگر جایز نیست وافور کشیدن
بلکه حرام است وچنانچه زغال به ممکن نشود اتش
زغال بادام کوهی وپسته وانجیر وکنار چنانچه
اینها هم ممکن نشود اتش چوب رز وکلالی وتوت
وچنار هم جایز است مشروط انکه هر یک از این چوبها
که بوده باشد زیر خاک کنند ودود کنند تا اتش شود
وزغال نموده در وقت حاجت بکار برند وتمام

وافوریان باید این مسئله را بدانند سؤال نبات با
چاهی خوردن شخص وافوری جایز است یا نه جواب
چنانچه نبات نگین سفید خوب باشد بفتوای بعضی
از وافوریان یزد از قند روسی بهتر است سؤال
چاهی در مجلس وافور چه چاهی باید باشد جواب
درصورت بودن چاهی اغیر چاهی دیگر جایز نیست
ودرصورت عدم چاهی سفید چاهی لسنه اعلی هم
عیب ندارد سؤال حب تریاک کر وافوری باید
به دوات وافور چسبانیده بکشد چه مقدار باید
باشد جواب علماء وافور در این مسئله اختلاف
دارند بعضی حبی دو نخود فرموده اند بعضی دو نخود نیم
بعضی سه نخود میفرمایند، وفتوای مرحمتشان آقا میرزا
احمد رشتی طاب ثراه هم سه نخود بود مرحمت وغفران
پناه جنت ورضوان آرامگاه صدر یزدی طاب ثراه

چهار نخود فرموده اند و جناب آقا سید ابوالقاسم
ما هوتی شش نخود میفرمایند و جناب مستطاب
لب الالباب آقا علی اکبر یزدی شهیر به تفتی میفرمایند
هشت نخود باید باشد و بفتوای این اقل الطلبه
کمتر از سه نخود جایز نیست ولی تقلید دیگران هم
در این مسئله عیب ندارد اما آداب کشیدن وافور
چون نزدیک داخل شدن وقت کشیدن وافور
میشود باید شخص وافوری امر نماید منقل را صفا
بدهند و اسباب چاهی را پاکیزه کنند و قلیان را
نیز مصفا نموده و چاق نمایند و منقل را هم پاک و
پاکیزه نمود بلکه باید خاکستر منقل را با حنا بیزند
و سفره چرمی زیر منقلی را بگسترانند و منقل را در میانه
گذارده در میان سفره بگذارند و احوط اینستکه
منقل کتابی باشد و سفره زیر منقلی باید پنج گره

آقای سید محسن مدظله العالی حسینی نجفی یزدی

چهار طرف

چهار طرف ان از جمعه زیر منقل و تعا وز بوده باشد
و دو نفر الی سه نفر وافوری باید بر سر یک منقل
نشسته مشغول کشیدن شوند و احوط انست که
هرگاه سه نفر شدند منقل اعلاوه نمایند و هر یک نفر
وافوری یک قلیان باید داشته باشند و سماور
و اسباب چای خوری باید نزدیک خودشان
بوده باشد و چای را هم باید بدست خودشان دم
نمایند و در گوشه همان منقل جلو رویشان بگذارند
و هر وقت چای میخواهند باید خودشان بریزند
و اولی انست که چای در شلمه بخورند و در میان وافور
کشیدن باید حرف زدن را موقوف نمایند مگر بعد
از اتمام حب و چنانچه غیر وافوری بمجلس انها بیاید
حتی الامکان او را راه ندهند و چنانچه ممکن نیست
و امد وارد شد هرگاه بتوانند او را وافوری کنند

وچاپچه قابل نیست زغال چاهی وقلیان خود را باو
ندهند مگر آنکه امتحان نمایند از خارج قلیان وچاهی چهقه
اوبیاورند وشخصی که وافور کشید ومیخواهد چاهی
بخورد باید آتش دم انبر را بیندازد وهر وقت میخواهد
آتش بردارد پف نمودن جایز نیست نه آتش دم انبر
ونه منقل که خاکستران بصورت رفیق مقابلش
بریزد بلکه آتش که برمیدارد آهسته در همان منقل
حرکتش بدهد که خاکستران بریزد وآتش هم شهید نشود
وپس از فراغت از کشیدن وافور وافور را پاک نمایند
واحوط آنست که میانه وانبر وافور را نیز بادستمال
ابریشمی پاک نموده با احترام تمام در جلد ظرفی پاکیزه
کرده در محل خوب بگذارند مسئله هرگاه شخص بنائی
جهت تریاک کشیدنش قرارداده صبح که قوطی تریاکش را
ملاحظه کرد دید یک حب یا بیشتر از تریاک شبش

باقی مانده از همان وقتکه فهمید باید فورا بنشیند و
ومشغول کشیدن وافور شود تا همان موسم که گذشته شب
که این حبّ تریاک او باقی مانده بوده وآن وقت بعلاوه
آنچه کشیده وقت که داخل شد تریاک اندازه هر شب
خود شرا هم بکشد آنوقت امید هست که تلافی آنچه از او فوت
شده بشود مسئله در ماه مبارک رمضان خواب شب
بر حضرات وافوری حرام است باید تمام شبرا وافور بکشند
وبعوض خواب شب روزرا اگر روزه هستند تا دو ساعت
بغروب آفتاب مانده بخوابند وپس از بیدار شدن در
تدارک وتهیّه اسباب وافور باشند واحوط آنست
که با وافور افطار نمایند ودعای اَللّٰهُمَّ لَکَ صُمْتُ وَ
عَلیٰ رِزْقِکَ اَفْطَرْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ را در حین چسبانیدن
حب وکباب نمودن آن بخوانند مسئله زکوة بر تریاک
حضرات وافوری هر یک متموّل هستند هر ده حبّی

دو هب باید منظور بدارند و باذن علماء وافور مستحق

وافوری برسانند و حتی الامکان سوخته تریاك

خود را هم بدهند بفقراء وافوری مسئله در فش

چوبی در سوراخ دوات وافور کردن حرامست

مگر در حال اضطرار و ممکن نشدن در فش وافور

مسئله وافوریان چراغی سفر کردن انها حرامست

و چنانچه اضطراراً باید سفر کنند حتی الامکان در

سفر وافورشانرا مبدل بوافور متعارف غیر چراغی

نمایند مسئله هرگاه وافوری مستحق بر زراعت

تریاك بگردد که مشغول گرفتن ان باشند سهمی ازان

تریاك را باید باو بدهند و او را محروم نسازند مسئله

شخص وافوری حتی الامکان باید خواب قیلوله را

ترك نکند باینمعنی که پس از فراغت از وافور صبح باید

بخوابد تا ظهر که وقت وافور کشیدن داخل شود

تمت بالخیر

احوط در رساله عملیه [illegible] است علی محمد بن [illegible] یزدی

قصیده ایست که آقا میرزا ابراهیم شاعر و فنجانی المتخلص بیمار

بجهة آقا میرزا داود کرانی در طلب تریاک انشاء فرموده است

ای قطرهٔ از قلزم جود تو سراسر — از هفت عمان کرهٔ ارض فروتر

آنروز که معمار قضا طرح جهان ریخت — خاک تو با آب کرم ساخت مخمر

دریای سخا بحر کرم معدن بخشش — داود که دستش ز عطا ابر درآور

در بزم زنی طعنه بجود تو حاتم — در رزم زنی خنده که جنگ بنوذر

ما سیر هم از جان و تن در کشور خان — ما طالب تریاک و تو امروز توانگر

تریاک همیدانی که امروز بسی نان — نایابتر از مومن و کوگرد احمر

وقت آمده اینک که بیک توله تریاک — کف روی زمین هشته در خویش کنم تر

مانا تو نکوییم همانا بخدا لیک — وافوری و تریاکی و انگاه چنین خر

ما حب تو دیدیم و ز حب تو کشیدیم — ما جود تو دیدیم که گفتیم سراسر

مانا نه با سازیم از خواهش تریاک — مانا نه کنون رانیم محروم از این در

با طاغی ستمکار که از شمر زند بار — هر لحظه زند طرحی در توده اغبر

تا بر جهان امشب سیاره کند سیر — بادا بجهان کوکب بخت تو مستر

بحمد الله تعالی وحسن توفیقه تمام شد کتاب
مسائل عملیه حضرت وافور سعی واهتمام
نگارنده آن جناب مستطاب عمدة الانجاب
والاطیاب آقا ابو القاسم صاحب ابن مرحمت
وغفران پناه جنت ورضوان آرامگاه حاجی
محمد باقر صاحب تاجر یزدی طاب ثراه

در بندر معمورهٔ بمبئی در
مطبع گلزار حسنی بزیور
طبع آراسته گردید بتاریخ
فی شهر ربیع الاول
من شهور سنه ۱۳۱۵

۶۸۳۸